



m.ilbeigi@yahoo.fr



<http://iranchehr.com>

## کودتاجی ناکام (گفت‌وگو با محمدحسین خسرویناه درباره کتاب «فرقه کمونیست ایران و سید ضیاءالدین طباطبایی»)

۱۸ - خرداد - ۱۴۰۱

**احمد غلامی :** اگرچه شخص اول کودتا سیدضیاءالدین طباطبایی بود اما دولت‌ش سه ماه بیشتر دوام نیاورد و سرنگون شد و رضاخان سردار سپه به ریاست وزرا رسید. از اعلامیه رضاشاه این‌گونه برمی‌آید که او با خشمی پنهان در کمین نشسته بوده است تا در فرصتی مغتنم کار سیدضیاءالدین را یکسره کند؛ از این رو در دوم اسفند ۱۳۰۰ به مناسبت سالگرد کودتا، رضاخان بیانیه‌ای را با عنوان «ابلاغیه وزیر جنگ» منتشر کرد و درباره «مسبب واقعی کودتا» چنین توضیح داد: «در بعضی جرایم مرکزی پس از یک سال تمام که از مدت کودتا گذشته، تازه دیده می‌شود که مسبب حقیقی کودتا را موضوع مباحث خود قرار داده و در اطراف آن قلم‌فرسایی می‌کنند... بی‌جهت اشتباه نکنید و از راه غلط مسبب کودتا را تجسس ننمایید. با کمال افتخار و شرف به شما می‌گویم که مسبب حقیقی کودتا منم و با رعایت تمام معنا، این راهی است که من پیموده‌ام و از اقدامات خود نیز ابداً پشیمان نیستم». رضاخان بدون نام‌بردن از سیدضیاء درباره نقش او در کودتا نوشت: «اگر علی‌الظاهر یکی، دو نفر دیگر را دیدید که چند صباحی عرض‌اندام کردند و سطحا راهی پیمودند نه اینکه اعماق قلب آنها در نظر من مخفی و مستور باشد، همه را می‌دانستم و استنباط کرده بودم فقط احتیاجات موقع مرا ملزم می‌کرد که موقتاً دست خود را بر سینه آنها آشنا نسازم... اینک، پس از این ابلاغیه و معرفی مسبب حقیقی کودتا دیگر هر عنصر غیرمأنوسی را سبب حقیقی این امر عظیم تشخیص نداده باز هم اشتباه نکنید بعضی اشخاص کوچک‌تر از آن بوده و هستند که یک اداره منظم نظامی را به اراده و عقاید خویش مربوط ساخته. صریحاً اخطار می‌کنم که پس از این برخلاف ترتیب فوق هریک از روزنامه‌ها از این بابت ذکری بشود به نام مملکت و وجدان، آن جریده را توقیف و مدیر و نویسندگان آن را هم هر که باشد تسلیم مجازات خواهم نمود» (روزنامه ایران، ۳ حوت [اسفند] ۱۳۰۰). این اعلامیه که در روزنامه دولت به چاپ رسیده حاوی نکات بسیار مهمی است. نکاتی که از فحواي آن می‌توان پی برد که از ابتدا نیز رضاخان سودای ریاست وزرا را در سر پرورانده و با اینکه صاحب اصلی کودتا و به معنای دقیق‌تر نفر اول کودتا، سیدضیاءالدین طباطبایی بوده اما با هوش‌گریزی خود دریافته که دولت نفر اول کودتا دیری نخواهد پایید. نکته دیگر این اعلامیه که شبیه به طنزی تاریخی است، افتخار به کودتا است. کودتایی که رضاخان از آن این‌گونه یاد می‌کند: «با کمال افتخار و شرف!» در اینکه وضعیت ایران چنان نابسامان بوده که حتی روشنفکران و نخبگان نیز از کودتا استقبال می‌کردند، تردیدی وجود ندارد، اما روی دیگر این کودتا سرکوب چهره‌های آزادی‌خواهی همچون میرزا کوچک‌خان جنگلی بود که هیچ جای میاهات ندارد. مهم‌تر از همه اینکه، در پایان‌بندی اعلامیه عیان است که چه کسی در راه است؛ مستبیدی خودکامه و خودرأی که در آغاز کار همه روزنامه‌ها و نویسندگان آنها را تهدید می‌کند که اگر تاریخ را تحریف نکنند، با اشد مجازات روبه‌رو خواهند شد. در اینکه سیدضیاءالدین نفر اول کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بوده است که تردیدی وجود ندارد، او عرصه و اذهان سیاسی را برای کودتا مهیا کرده بود. به بیانی امروزی می‌توان گفت او معمار کودتای نرم است. رضاشاه همان کاری را می‌کند که در گذشته تاریخ ایران همواره تکرار شده است و آن چیزی نیست جز تحریف تاریخ. اگر از سرنوشت کودتا و کودتاجیان بگذریم، کتاب «فرقه کمونیست ایران و سیدضیاءالدین طباطبایی»، حاوی مقالات درخشانی است که از روزنامه‌های آن زمان انتخاب شده‌اند. اغلب نویسندگان این مقالات گرایش چپ داشته‌اند و موضع‌گیری آنان در آن زمان بدیع و راهگشا بوده است. اگرچه تحلیل‌های آنان کمتر راه به جایی برده است، اما مقالات دارای اسلوب و ساختار دقیقی هستند با بیانی سرشار از شور که از حیطة عقل و خرد خارج نمی‌شوند. این مقالات بعد از گذشت سالیان هنوز بسیار جذاب‌اند و بی‌تردید برای روزنامه‌نگاران سیاسی درس‌های بسیار دارد. نویسندگان مقالات موضع‌روشنی دارند و در بیان آن راه به بیراه نمی‌برند و عیان است که نویسندگان مقالات با فرهنگ و سنت زمانه خود آشنا هستند و مهم‌تر از همه، دلسوز و دارای اصولی هستند و از چارچوب سیاسی و باورهای خود عدول نمی‌کنند. درباره کتاب «فرقه کمونیست ایران و سیدضیاءالدین طباطبایی» با محمدحسین خسرویناه گفت‌وگویی انجام داده‌ایم که می‌خوانید :



**سید ضیاءالدین طباطبایی در تاریخ ایران چهره خاصی است؛ نه سنت‌گرایان او را قبول داشته‌اند، نه طبقه اشراف چندان بهایی به او می‌داد و نه مورد تأیید روشنفکران بود. در این میان روشنفکران چپ (کمونیست‌ها) و بخش عمده سنت‌گرایان خاصه روحانیون مخالف سرسخت او بودند. این طیف مخالفان، جایگاه سیاسی و اجتماعی سید ضیاءالدین را بسیار متزلزل کرده بودند، پس چرا انگلیس روی او حساب باز کرد و ریاست وزرا را در میان چهره‌های سیاسی سرشناس آن زمان به او سپرد؟**

اینکه چرا هرمان ترومن وزیرمختار انگلستان در ایران، و نه دولت انگلستان، سید ضیاء را یاری کرد کودتا کند و به ریاست وزرا برسد، اطلاعی ندارم. در این‌باره سید ضیاء و شماری از پژوهشگران توضیحاتی داده‌اند که برای من قانع‌کننده نیست.

**اغلب مقاله‌ها و بیانیه‌های فرقه کمونیست ایران، این‌طور تحلیل می‌کنند که سید ضیاء را روی کار آوردند تا از یک انقلاب بزرگ که تحت تأثیر انقلاب روسیه بود جلوگیری کنند. شما تا چه حد این باور را که نزدیک‌ترین تحلیل به این ماجراست، قبول دارید؟**

به نظرم این تحلیل تا حدود زیادی صحیح است و می‌تواند بخشی - تأکید می‌کنم بخشی - از دلایل کودتای سوم اسفند ۱۳۹۹ را توضیح دهد. برای توضیح چرایی صحیح بودن آن باید به شرایط آن مقطع بپردازم. در سال ۱۳۹۹ جامعه ایران در بحران همه‌جانبه سیاسی و اقتصادی قرار داشت. این بحران از دوره استبداد صغیر شروع شده بود و در پی مداخله‌های روس و انگلستان در امور داخلی ایران، پورش قوای نظامی روسیه تزاری و انگلستان و عثمانی به ایران در جنگ جهانی اول گسترش یافت. در دوره جنگ جهانی اول، مناطقی از ایران صحنه روبرویی نظامی آن دولت‌ها بود و دولت ایران هم توانایی نداشت از آن جلوگیری کند. در نتیجه، اقتدار دولت مرکزی در بسیاری از مناطق کشور از دست رفت که این امر موجب قدرت‌گرفتن بیش از پیش ایلات و عشایر و منتفذان محلی شد. نابسامانی‌های ناشی از آن وضعیت و همچنین محدودشدن تجارت با روسیه و عثمانی ناشی از جنگ جهانی و در ادامه آن انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، آسیب‌های اساسی به تجارت ایران با روسیه و عثمانی وارد کرد که منجر به تشدید بحران اقتصادی شد. در آن شرایط، خشک‌سالی و فحطی نان در سال ۱۳۹۶ و آنفلوآنزای اسپانیایی و وبا در سال ۱۳۹۷ نه تنها بحران اقتصادی و اجتماعی را بیشتر کرد که به گسترش فقر و فلاکت و برآمدن دسته‌های دزدان و راهزنان در مناطق مختلف کشور منجر شد. حکام محلی در برقراری امنیت در منطقه خود ناتوان بودند که این هم بحران سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را بیشتر و بیشتر کرد. به گواهی روزنامه‌ها و خاطرات برجای‌مانده از آن دوره، ناکارآمدی زمامداران ایران برای برطرف کردن یا کاستن از معضلات و نابسامانی‌های روزافزون موجب شد، در شهرها افشار میانی و فرودست بیش از پیش مخالف اشراف شوند زیرا حکومت را عمدتاً اشراف اداره می‌کردند و آن افشار، نابسامانی‌ها و معضلات را نتیجه حکومت اشراف می‌دانستند. بنابراین، آینده بهتر و اصلاح امور کشور را در گرو تغییر و تحول اساسی حکومت در ایران در نظر می‌گرفتند. با این حال، تصوری از اینکه این تحول چگونه باید رخ دهد، وجود نداشت. عده‌ای در پی دیکتاتور مصلح بودند، عده‌ای از انقلاب اجتماعی می‌گفتند و... در آن شرایط، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷/آبان ۱۳۹۸ روسیه روی داد و روسیه تزاری از صحنه سیاسی ایران حذف شد. خبرهایی که از دولت بلشویکی روسیه به ایران می‌رسید و اعلام لغو امتیازهای روسیه تزاری در ایران، امیدها و خوش‌بینی‌هایی در بین افشار میانی جامعه ایران نسبت به آن دولت و آینده ایران پدید آورد که تجلی آن را در برخی مقاله‌هایی که در روزنامه‌ها نوشتند و شعرهایی که شاعران در وصف لنین و بلشویک و... سرودند، می‌توان دید. در خرداد ۱۳۹۹ قوای نظامی ارتش سرخ روسیه به انزلی آمد و در ادامه از باکو اسلحه و مهمات و نفرات به گیلان فرستاده می‌شد. نهضت جنگل که پیش از آن در منطقه گیلان نفوذ و اقتدار داشت، در پیوند با ارتش سرخ تقویت شد و «جمهوری شوروی ایران» را اعلام کرد. فرقه کمونیست ایران که جزو دولت جمهوری شورایی ایران بود، به همراه دست‌کم جناح چپ نهضت جنگل هدفشان فتح تهران، سرنگونی سلطنت قاجار و بیرون‌راندن قوای انگلیس از ایران بود و وعده‌های بسیاری درباره اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و نجات جامعه ایران از بحران و نابسامانی‌ها می‌دادند. در دیگر مناطق ایران هم نارضایتی بسیار زیاد بود و به‌ویژه در مناطق شمالی ایران آمادگی برای قیام علیه دولت مرکزی وجود داشت.

نمونه آن قیام شیخ محمد خیابانی و یارانش در تبریز در فروردین ۱۲۹۹ است. با توجه به روزنامه‌ها و خاطرات برجای مانده از آن دوره، احتمال فتح تهران از سوی قوای نهضت جنگل برای مردم نه تنها چندان دور از ذهن نبود بلکه در انتظار آن بودند. نشانه آن هم این است که در نیمه شب سوم اسفند که قوای قزاق وارد تهران شد، این تصور برای مردم پیش آمده بود که قوای جنگل و بلشویک‌ها به تهران آمده‌اند، یعنی انتظار و آمادگی چنین اقدامی در بین مردم وجود داشت. اینکه قوای جنگل توانایی فتح تهران را نداشت و دولت شوروی هم در پی آن نبود، موضوع دیگری است که اسناد و مدارک بیرون آمده از بایگانی‌های محرمانه پس از فروپاشی شوروی آن را توضیح می‌دهد. در سال ۱۲۹۹ چنین آگاهی و اطلاعی وجود نداشت.

با توجه به بحران سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نارضایتی جامعه ایران، ناکارآمدی و بی‌اعتباری دولت مرکزی و همچنین قوای نظامی نهضت جنگل که از سوی شوروی پشتیبانی و تجهیز می‌شد و هدف خود را فتح تهران اعلام کرده بود، این تحلیل را که بخشی از دلایل کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تلاش برای جلوگیری از انقلاب اجتماعی احتمالی در ایران است، می‌توان پذیرفت. این تصور که ایران در آستانه انقلاب اجتماعی است و باید از آن جلوگیری کرد در اقدامات اولیه سیدضیاء مشهود است. سیدضیاء در بیانیه هشتم اسفند ۱۲۹۹ خود نوید اصلاحات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به جامعه ایران داد که پیش از آن از سوی فرقه کمونیست ایران و جناح چپ نهضت جنگل - البته خیلی بیشتر و گسترده‌تر - داده شده بود. از همان سحرگاه سوم اسفند بازداشت اشراف را شروع کرد که انگیزه و دلایل متعددی از سوی سیدضیاء داشت، باین‌حال، یکی از مطالبات افشار میانی و تهدیدست جامعه ایران بود. برای همین هم دولت سیدضیاء با استقبال و حمایت مردم مواجه شد.

**بیانیه سیدضیاء در آغاز روی کار آمدن، در نوع خود و در زمانه‌اش مترقی است و طرفه آنکه در همان مدت کوتاه سه ماهه اقدامات مهمی هم انجام می‌دهد. بسیاری از مردم به او باور دارند و او را فرمان می‌دانند. در برابر عده‌ای خائن و دست‌نشانده، یا جاه‌طلب و حریص در کسب مال و مکت. آیا می‌توان تعبیر پوپولیست را در مورد سید ضیاء به کار برد؟ چرا دولت او این‌گونه مستعجل بود؟ نظر شما درباره سید ضیاء چیست؟**

بیانیه هشتم اسفند سیدضیاء مهم است؛ چون بحران و نابسامانی‌هایی که کشور را در بر گرفته بود، بسیار گسترده و شرایط پرمخاطره بود. همان‌طور که توضیح دادم، این بیانیه راهکاری است برای امیدواری افشار میانی و تهدیدست شهرنشین به اینکه می‌توان نابسامانی‌ها و معضلات را با مسالمت و در چارچوب نظام حاکم برطرف کرد و نیازی به انقلاب نیست. هر کسی که به جای سید ضیاء هم بود باید، کمتر یا بیشتر، چنین وعده‌ها و نویدهایی را به جامعه ایران می‌داد و برخی کارهای اصلاحی را شروع می‌کرد تا مردم باور کنند که هدف دولت او انجام اصلاحات و برطرف کردن نابسامانی‌هاست.

اینکه سید ضیاء مخالفان بسیار از طیف‌های مختلف و متضاد داشت، بخشی از آن ناشی از شخصیت و پیشینه او بود و بخشی هم نتیجه مواضع و نظرات سیاسی‌اش. سیدضیاء افکار و عقاید پابرجایی نداشت. در ابتدا مشروطه‌خواه بود، بعد دعوی سوسیال دموکرات بودن کرد و سپس طرفدار لیبرالیسم اقتصادی شد. در هر سه دوره به نظام مشروطه پارلمانی و شایستگی شهروندان برای مشارکت سیاسی و نظارت بر عملکرد حکومت و آزادی‌های سیاسی باور نداشت و پس از کودتا از احمدشاه خواست به او لقب «دیکتاتور» بدهد. جاه‌طلب و جسور بود. روزنامه‌نگاری از خانواده روحانی بود و می‌دانست اشراف او را «داخل آدم حساب نمی‌کنند». از این‌رو، در پی راه‌یافتن به طبقه حاکم بود و برای تحقق چنین هدفی کارهای گوناگونی کرد. پایند پرنسپ نبود و در نتیجه، برای اینکه موفق شود، ابایی نداشت برخلاف عقایدی که مدعی‌اش بود عمل کند. برای همین، در یک دوره روسوفیل بود و سپس طرفدار سیاست انگلستان در ایران شد و مرتبط با سفارت انگلستان. در ماجرای قرارداد ۱۹۱۹ بی‌واهمه از بدنامی و به‌طور همه‌جانبه از آن قرارداد و دولت وثوق‌الدوله حمایت کرد. به یاری کارکنان سیاسی و نظامی سفارت انگلستان کودتا کرد و پس از اینکه رئیس‌الوزرا شد ارتباطش را با سفارت بیشتر کرد. از یک‌سو الغای قرارداد ۱۹۱۹ را که خواست عمومی بود، اعلام کرد و از سوی دیگر درصد برآمد مفاد همان قرارداد را اجرا کند. از یک‌سو دعوی تجددطلبی داشت و از سوی دیگر دستور داد به جای زنگ تعطیل در اداره‌ها اذان بگویند و... چنین تناقض‌هایی موجب شد فعالان سیاسی و اجتماعی تجددطلب و سنت‌گرا با هر نوع افکار و عقایدی به او باور نداشته باشند.

اما در مورد پوپولیسم؛ پوپولیسم رویکردی سیاسی است که می‌خواهد مردم را، مردمی که عملاً از مشارکت سیاسی و نظارت بر ارکان حکومت محروم شده‌اند، بسیج کند و با تغییر نظام سیاسی و اجتماعی به استثمار و ستم طبقاتی پایان دهد. بین پوپولیست و عوام‌فریب باید تمایز قائل شد. نارودنیک‌های روس یا چریک‌های فدایی در ایران، ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه و امثال آنها که در قرن بیستم بسیارند، پوپولیست بودند ولی عوام‌فریب نبودند. [ آنها ] بر اساس باورهای خودشان برای رهایی مردم تهدیدست و استثمارشده و برقراری حکومت زحمتکشان از جان و هستی خودشان بی‌دریغ می‌گذشتند. عوام‌فریبان داعیه پوپولیست بودن دارند و به شکل ابزاری از مردم استفاده می‌کنند تا به هدف‌های خود برسند. سید ضیاء پوپولیست نبود. اگر در جامعه آن روز ایران طرفداران قابل‌توجهی به دست آورد، پیش از هر چیز ناشی از ناکارآمدی دولت‌های پیشین بود. البته سید ضیاء که باهوش بود و از حال و روز جامعه ایران و زمامداران آن باخبر، می‌دانست جامعه ایران نیاز به تحول و نوسازی دارد و این شرایط نمی‌تواند ادامه یابد. بیانیه اصلاح‌طلبانه سید و بازداشت اشراف به‌عنوان گواه اراده او برای ایجاد تحول در ساختار حکومت موجب شد بخش‌هایی از جامعه ایران که خواستار نوسازی بودند، به او امید ببندند و او را نجات‌بخش خود و ایران بدانند. به احتمال زیاد، اگر دولت سید ضیاء ادامه پیدا می‌کرد دامنه اصلاحات موردنظرش هم گسترده می‌شد.

اینکه چرا دولت سید ضیاء مستعجل بود و بیش از سه ماه نتوانست پایدار بماند موضوع مهمی است. سید ضیاء در ساختار قدرت جایی و پشتیبانی به‌جز قوای نظامی و سفارت انگلستان در تهران نداشت. در بیرون ساختار قدرت هم از تشکل سیاسی بانفوذ و یاران همفکر توانا و ورزیده سیاسی و سازمانده اجتماعی برخوردار نبود. تنها شخصیت تواناک سیاسی و اجتماعی در بین یاران سید، گاسپار اپیکیان و از طریق او حزب دانشناکسوتیون بود که نه نفوذ اجتماعی داشتند و نه می‌توانستند نقش سازمانده و بسیج‌گر اجتماعی داشته باشند. در آن سه ماه رئیس‌الوزرای نتوانست حامیانش را متشکل و سازماندهی کند و با جذب برخی از فعالان سیاسی و شماری از اشراف منتقد



وضع موجود، پایگاه سیاسی و اجتماعی برای خودش در ساختار قدرت پدید آورد. در تاریخ‌نگاری ما این نظر مطرح است که احمدشاه و اشراف و اعیان حاکم بر ایران از سید متغیر بودند و وقتی توانستند سردار سپه، فرمانده نظامی کودتا، را با خود همراه کنند پشت سید ضیاء خالی شد و چاره‌ای جز ترک ایران نداشت و رفت. این تحلیل درست است اما همه واقعتاً را در برنمی‌گیرد. احمدشاه و سردار سپه زمانی توانستند به سید بگویند استعفا بدهد که در نتیجه افزایش مالیات‌ها و تعیین مالیات‌ها و عوارض جدید، ا فشار میانی و تهدیدست از دولت سید ضیاء ناراضی شدند و به اعتراض برخاستند. سید ضیاء هم به جای اینکه به آنها پاسخ قابل قبولی بدهد، به اعتراض‌ها که بسیار گسترده بود اعتنا نکرد و دست‌کم در یک مورد با توسل به قوای فزاق و ژاندارم دست به سرکوب معترضان زد. بر این زمینه اجتماعی است که احمدشاه و سردار سپه توانستند به او بگویند، برو. این جنبه از ماجرا بسیار مهم است. احتمالاً اگر ماجرای مالیات‌ها و عوارض پیش نمی‌آمد به این سادگی نمی‌شد سید ضیاء را از ایران تبعید کنند.

**پیش از آنکه پرسش دیگری مطرح کنم می‌خواهم به پاسخ شما برگردم که می‌گویید وزیرمختار انگلستان و نه دولت انگلستان، سیدضیاء را یاری کردند تا کودتا کند. در این مورد کمی توضیح بدهید، آیا این تصمیم در سرنوشت وزیرمختار تأثیری داشت یا نه؟ در بخش دیگری از پاسخ‌تان می‌گویید، شماری از پژوهشگران درباره سیدضیاء توضیحاتی داده‌اند که برای شما قانع‌کننده نیست، این گفته شما کمی کلی و مبهم است. اگر امکان دارد در این باره بیشتر توضیح دهید.**

یافته‌های برخی پژوهشگران از بایگانی وزارت امور خارجه انگلستان حاکی از آن است که وزارت امور خارجه انگلستان در جریان سازماندهی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در ایران نبوده و این کودتا را ژنرال آبرونساید و هرمن ثرمن (وزیرمختار انگلستان در تهران) و شماری از کارکنان نظامی و سیاسی سفارت انگلستان در تهران، احتمالاً با اطلاع دولت هند انگلیس، تدارک دیدند. چرا سیدضیاء را به‌عنوان رهبر سیاسی کودتا انتخاب کردند؟ اطلاعی ندارم و این پرسش برای خودم هم مطرح است. سیدضیاء نه تنها در جامعه ایران از شأن و اعتبار لازم برای دولتمرد برخوردار نبود بلکه در بین فعالان سیاسی و روزنامه‌نگاران و ا فشار میانی جامعه ایران به‌عنوان طرفدار دواشته دولت انگلستان شناخته می‌شد.

در دهه‌های قبل عده‌ای از نویسندگان در توضیح چرایی انتخاب سید ضیاء نوشتند، قرار بود نصرت‌الدوله فیروز رهبر سیاسی کودتا باشد که در برف و بوران گیر کرد و نتوانست بموقع خود را به تهران برساند و سیدضیاء فرصت را غنیمت شمرد و کار را به دست گرفت. چنین ادعایی بی‌پایه است. می‌دانیم نصرت‌الدوله در ۲۸ بهمن ۱۲۹۹ در تهران بود. اسناد حاکی از آن است که نصرت‌الدوله در فکر کودتا نبود و می‌خواست از طریق قانونی و با پشتیبانی دولت انگلستان رئیس‌الوزرا شود. لرد کرزن (وزیر امور خارجه انگلستان) هم قول حمایت به او داده بود. برخی از پژوهشگران که گرفتار توهم توطئه‌اند و تصور می‌کنند بدون خواست و اراده دولت انگلستان برگی از درخت سیاست ایران نمی‌افتاد، اهمیتی برای سیدضیاء قائل نیستند و مدعی‌اند هدف کودتا این بود که رضاخان را به صحنه سیاسی ایران وارد کند تا پنج سال بعد او را به پادشاهی برسانند! و سیدضیاء این وظیفه را انجام داد و رفت پی کارش. به عبارت دیگر، هر کسی از وابستگان سیاست انگلستان می‌توانست به‌جای سید ضیاء باشد. حال آنکه نه اسناد موجود و نه روند رویدادها چنین ارزیابی‌ای را تأیید نمی‌کند. از این قبیل تحلیل‌ها و توضیح‌های شبه‌تاریخی کم نیست.

رضاشاه در بیانیه‌ای در دوم اسفند ۱۳۰۰ اعلام می‌کند او کودتا کرده است و چنین توضیح می‌دهد: «با کمال افتخار و شرف به شما می‌گویم که مسبب حقیقی کودتا منم و با رعایت تمام معنا این راهی است که من پیموده‌ام و از اقدامات خویش ابداً پشیمان نیستم». دو نکته در این بیانیه وجود دارد: رضاشاه آشکارا خود را مسبب کودتا می‌داند، در صورتی که چنین نیست. و دیگر اینکه دست رد به سینه سید ضیاء می‌زند. نکته مهم‌تر اینکه هم رضاشاه و هم سید ضیاء به کودتا افتخار می‌کنند. درست است که کشور در نابسامانی عمیقی به سر می‌برد اما معنای کودتا که عوض نشده، آن‌هم کودتایی که به دست انگلیسی‌ها صورت گرفته باشد. بالاخره آن زمان هم چهره‌های سیاسی و ملی و کمونیست‌ها وجود داشته‌اند که کودتاچیان را خائن به کشور قلمداد می‌کرده‌اند. پس چرا کودتاچیان واهمه‌ای از قضاوت مردم نداشته‌اند؟

ما در سال ۱۴۰۱ ارزیابی و تحلیلی از کودتای ۱۲۹۹ داریم که الزاماً در صد سال پیش ا فشار و طبقات جامعه ایران چنین ارزیابی‌ای از آن نداشتند. کودتای سوم اسفند و دولت برآمده از آن، اگرچه مستعجل بود و سه ماه بیشتر دوام نداشت اما راهی را گشود که روزنامه سوسیال‌دموکرات‌های اصفهان در توصیف آن نوشت: «بشارت می‌دهم که این پیش‌آمدها مقدمه سعادت و سیادت ملت ایران است. ما با آن اصول قدیمه یوسیده و با آن رجال محافظه‌کار بیهوده به کجا می‌خواستیم برویم. رجال ایران سال‌ها در جلو سیر طبیعت مقاومت کردند و در مقابل سیل تمدن سد کشیدند». این توضیح کلیدی است و می‌تواند برای رسیدن به پاسخ پرسش شما کمک کند. درست است که طیف چپ یعنی فرقه کمونیست ایران و سوسیال‌دموکرات‌ها و دموکرات‌های منفرد درباره دست پنهان پشت کودتا و دولت سید ضیاء خیلی نوشتند و توضیح دادند. حتی نصرت‌الدوله فیروز و هم‌تایان او که وابستگان به سیاست و سفارت انگلیس در ایران بودند هم با خشم و خروش در این باره بیانیه دادند و تأیید کردند دولت انگلستان پشت کودتا و دولت سید بوده است اما بخش‌هایی از جامعه ایران ارزیابی و نظر دیگری داشتند. عده‌ای افشاگری‌های مربوط به کودتا و دولت سیدضیاء را پذیرفتند و نظرشان تغییر کرد. اما عده‌ای هم که شمارشان زیاد بود و عمدتاً از ا فشار میانی بودند یا نپذیرفتند یا اگر هم پذیرفتند، اهمیتی برایشان نداشت. آنچه برای آنها اهمیت و ضرورت داشت اصلاحات سیاسی و اجتماعی بود؛ یعنی همان راهی که با کودتا گشوده شد. گواه این امر نامه‌ها و مقاله‌ها و گزارش‌هایی است که طرفداران سیدضیاء در جریان انتخابات دوره پنجم مجلس شورای ملی در بهار ۱۳۰۲ در روزنامه‌ها منتشر کردند. حتی یکی از آنان در پاسخ به مقاله‌های افشاگرانه‌ای که روزنامه‌های فرقه کمونیست منتشر می‌کردند نوشت، ما نظر شما را می‌پذیریم که سیدضیاء به دست انگلیس روی کار آمد ولی شما به ما بگویید از انقلاب مشروطه تا به حال که دولت‌های ملی سر کار آمدند و از اجنبی متغیر بودند، چه کارهایی و اصلاحاتی به نفع مردم انجام دادند؟ درست است که کودتا را آبرونساید و سفارت انگلستان در چارچوب منافع امپراتوری بریتانیا تدارک دیدند و با پشتیبانی آنها انجام شد، اما نباید فراموش کنیم که جدا از نیت و هدف‌های آنها و سید ضیاء و رضاخان میرنچ، کودتای ۱۲۹۹ و دولت برآمده از آن نوید تحول و اصلاح به جامعه ایران داد و بخش‌هایی

از جامعه، به‌ویژه اقلیت میان‌ی، به آن نوید دل بستند و امیدوار شدند که می‌شود از این ورطه هولناکی که کشور و ملت به آن گرفتار شده، بیرون آمد و این چیز کمی نبود. برای همین، هم سیدضیاء و هم رضاخان سردار سپه به آن افتخار می‌کردند. اگر در سال ۱۳۰۰ جامعه ایران کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را به‌عنوان عمل خائنانه ضدملی تلقی کرده بود، هیچ‌گاه رضاخان سردار سپه که تیزهوش بود و آرزوهای دوردرازی در سر داشت، در سالگرد کودتا بیانیه نمی‌داد و مدعی نمی‌شد که مسبب حقیقی کودتا منم. اگر اکثریت جامعه شهرنشین ایران چنان تلقی ای داشت، سردار سپه که وزیر جنگ و از نیروهای تأثیرگذار در سیاست کشور شده بود، تلاش می‌کرد از کودتا فاصله بگیرد.

**در کتاب شما آمده: «اندک زمانی بعد از سقوط کابینه سیدضیاءالدین طباطبایی در سال‌های ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ شمسی سخن از بازگشت او در میان بود. بحث و موضوعی که با طرح نام وی به‌عنوان یکی از کاندیداهای وکالت در انتخابات دوره پنجم شورای ملی جنبه‌ای جدی گرفت. اگرچه در آغاز چنین تصور می‌شد که به‌صرف اشاراتی چند به سوابق سیاسی سیدضیاءالدین در حمایت از سیاست‌های دولت بریتانیا در ایران می‌توان او را به‌راحتی از میدان خارج کرد» اما این اتفاق نیفتاد و سیدضیاء در انتخابات شرکت کرد و پیروزی او دور از دسترس هم نبود و اگر صندوق رأی لواسان نبود، چه‌بسا او وارد مجلس می‌شد. آیا در صندوق لواسان تغییری صورت گرفته بود؟ دیگر اینکه چرا سیدضیاءالدین با این سوابق ضدملی که حتی طبق بندهای ۷ و ۹ ماده ۷ قانون اساسی باید کنار گذاشته می‌شد، پایش به انتخابات رسید و بیم آن می‌رفت که وارد مجلس شود. تحلیل شما از اوضاع و شرایط آن زمانه و مجلس پنجم چیست؟**

بهار ۱۳۰۲ موعده برگزاری انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای ملی بود. این انتخابات اولین انتخاباتی بود که پس از کودتای ۱۲۹۹ در ایران برگزار می‌شد و احزاب و گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی از زمستان ۱۳۰۱ به‌تدریج خود را برای شرکت در انتخابات آماده کردند. تحولات سیاسی پس از کودتا موجب شد انتخابات دوره پنجم اهمیت بسیار زیادی داشته باشد. از یک‌سو موقعیت اشراف پیش از دوره‌های قبل با چالش مواجه بود و از سال ۱۳۰۱ مشخص بود که شخصیت‌های سیاسی شاخص اشراف در تهران برای راهیابی به مجلس کار دشواری در پیش دارند. تاکتیک انتخاباتی اشراف ارائه‌چهره مردمی از خود برای جذب اقلیت میان‌ی و همچنین خریدن رأی بود. از سوی دیگر، فرقه سوسیالیست و فرقه کمونیست با هم ائتلاف کرده بودند و برای کاندیداهای فرقه سوسیالیست تبلیغ می‌کردند و آن کاندیدها از حمایت دموکرات‌های منفرد برخوردار بودند. آنها در پی به دست آوردن اکثریت در مجلس بودند و از این‌رو، تلاش می‌کردند نمایندگان اشراف و وابستگان به سیاست دولت انگلستان در مجلس در اقلیت باشند تا بتوانند رئیس‌الوزراء توانایی برگزینند و قوانینی برای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که منجر به رشد روابط سرمایه‌داری در ایران شود، تصویب کنند. آن دو فرقه در پی بسیج اقلیت میان‌ی و تهیدستان شهری حول شعارها و مطالبات اصلاح طلبانه و ضد اشراف بودند. در انتخابات دوره پنجم دو جناح دیگر هم حضور داشت: یکی یاران و طرفداران سید ضیاء و دیگری رضاخان سردار سپه و یاران و طرفدارانش. اشراف و جناح سردار سپه به‌رغم اختلاف‌های شان، در زمینه‌های زیادی با هم منافع مشترک داشتند. جناح طرفداران سید ضیاء که کاندیدای اصلی‌شان سید ضیاء بود، مخالف کاندیداهای اشراف و جناح سردار سپه بودند و چون در موضع ضد اشراف و اصلاح‌طلبی با فرقه‌های سوسیالیست و کمونیست خود را نزدیک می‌دیدند، خواهان ائتلاف با آنها بودند و در فهرست انتخاباتی‌شان اسامی شماری از کاندیداهای فرقه سوسیالیست را آوردند. فرقه سوسیالیست و فرقه کمونیست با هر سه جناح مخالف بودند و در آن میان، لبه تیز تبلیغات و افشاگری‌های شان به سوی سیدضیاء و اشراف بود و برخی از یاران سردار سپه مانند علی‌اکبر داور را بی‌نصیب نمی‌گذاشتند.

سید ضیاء که آن زمان در سوئیس بود از سوی یاران و طرفدارانش به‌عنوان کاندیدا اعلام شد و به‌رغم تبلیغات فرقه‌های کمونیست و سوسیالیست و مخالفت سردار سپه با کاندیداتوری و تبلیغ به نفع او، جزو کاندیدها باقی ماند. در بهار ۱۳۰۲ فرقه کمونیست ایران و مخالفان سید ضیاء با استناد به قانون اساسی و قانون انتخابات مطرح کردند که سید ضیاءالدین طباطبایی صلاحیت کاندید شدن ندارد. اما از آنجایی که در این باره سید ضیاء محاکمه و محکوم نشده بود، دولت و هیئت نظارت بر انتخابات نمی‌توانستند مانع کاندیداتوری او شوند. اگر انتخاب می‌شد و می‌توانست به ایران برگردد که بعید می‌دانم می‌توانست برگردد، پرونده‌اش در مجلس بررسی می‌شد و درباره او تصمیم می‌گرفتند.

با چنین صفتی از روز ۷ اردیبهشت ۱۳۰۲ انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای ملی شروع شد. برخلاف امروز که انتخابات در یک روز در سراسر کشور برگزار می‌شود، در آن زمان انتخابات در مناطق مختلف کشور هم‌زمان نبود و با توجه به جمعیت حوزه انتخابی، رأی‌گیری بین یک هفته تا یک ماه طول می‌کشید. مثلاً در تهران انتخابات ۷ اردیبهشت شروع شد و تا اوایل خرداد طول کشید و از ششم خرداد آرای به صندوق ریخته‌شده را شمارش کردند. حوزه انتخابیه تهران دوازده کرسی در مجلس شورای ملی داشت. در انتخابات دوره پنجم ۱۷۵۸ نفر کاندیدا شدند. شمار کاندیدها بی‌سابقه بود. در انتخابات حوزه تهران ۱۸۳۱۶ نفر شرکت کردند. در روزهای اول و دوم بازار خریدن رأی گرم بود و پس از اعتراض و افشاگری‌های فرقه‌های سوسیالیست و کمونیست و طرفداران سید ضیاء، هیئت نظارت بر انتخابات تهران به ریاست مشیرالدوله تمهیداتی به کار بست که جلوی خریدوفروش برگه‌های رأی و تقلب گرفته شود. اما در مناطق پیرامون شهر تهران مانند کن و سولقان و... خرید برگه رأی و تقلب تا حدودی برقرار بود. آرای حوزه انتخابیه تهران (به‌جز لواسانات) که شمرده شد، چهار نفر از کاندیداهای فرقه‌های سوسیالیست و کمونیست اول تا چهارم و یک نفر هم یازدهم شد. سیدضیاء با ۳۲۳۰ رأی نفر دوازدهم بود که گواهی اعتبار او در تهران آن زمان می‌تواند باشد. نمایندگان شاخص اشراف مانند قوام‌السلطنه و نصرت‌الدوله و... در تهران رأی کافی نیاوردند و در تنها حوزه رأی‌گیری باقی‌مانده از حوزه انتخابیه تهران یعنی لواسانات با تقلب و خریدن رأی به آرای کافی برای قرارگرفتن در بین دوازده نفر نمایندگان تهران دست پیدا کردند.

تقلب و ناپسامانی در صندوق لواسانات به حدی بود که هیئت نظارت بر انتخابات در ابتدا حاضر به تأیید انتخابات و شمارش آرای آن نبود. بالاخره، پس از اعمال نفوذهای بسیار، هیئت نظارت پذیرفت آرای صندوق لواسانات را بشمارد و حکمیت درباره آن را به مجلس پنجم واگذار کند. در نتیجه، سید ضیاء که یک رأی هم در صندوق لواسانات نداشت

نفر هفدهم شد. البته اگر چنین نمی‌شد و سید ضیاء جزو دوازده نفر قرار می‌گرفت نمایندگان مجلس پنجم صلاحیت او را تأیید نمی‌کردند.

به این ترتیب، دور اول نقش‌آفرینی و تأثیرگذاری سید ضیاء در سیاست ایران به پایان رسید اما اعتباری که طی سه ماه رئیس‌الوزرای در بخش‌هایی از جامعه ایران به دست آورد چیزی نبود که به این سادگی از بین برود. در مهرماه ۱۳۲۲ که سید ضیاء‌الدین طباطبایی از تبعید به ایران بازگشت و دور دیگری از نقش‌آفرینی را در سیاست و جامعه ایران شروع کرد، درصد برآمد از آن اعتبار به دست آمده در دو دهه قبل استفاده کند. گو اینکه جامعه ایران به طور جدی تغییر کرده بود و احزاب و شخصیت‌هایی، اعم از چپ و لیبرال، با آراء و عقاید و برنامه‌های جذاب‌تر و کارآمدتری در سیاست و جامعه ایران حضور داشتند و آنچه سید ضیاء‌الدین طباطبایی در مقابله با آنها مطرح می‌کرد عمدتاً طنین ارتجاعی داشت.

**برگرفته از : روزنامه شرق، ۱۰ خرداد ۱۴۰۱ (با ویرایش)**

